

پیشکار شش دهه تلاش فرهنگی؛ درگذشت

طراحی و صفحه آرایی: ضرغام

گفتگو: محمد رجبی

پروانه نمایندگی فروش
تاریخ اعتبار: ۶۳/۱۱/۱۵
وزارت ارشاد اسلامی
اداره کل ارشاد اسلامی استان فارس
آقای سیدالمهدی آملی - شناسنامه شماره: ۴۰۳۰۳۰۰۰ - صادره از: کازرون
نماینده فروش نشریات موسسه مطالعات شهرستان کازرون - میباشد.
شماره پروانه: ۳۰۹۰۶۰۰۰ - تاریخ صدور: ۱۳۹۳/۱۱/۱۵
علی اکبر تقوایی - سرپرست اداره کل ارشاد اسلامی استان فارس

شماره پروانه: ۳۳۰
تاریخ صدور: ۳۲/۰۵/۹۲
معتبر تا: ۳۸/۰۵/۹۲
وزارت اطلاعات و جاسازی
اداره کل اطلاعات و جاسازی استان فارس
پروانه نمایندگی فروش جراید و مجلات
دارنده این پروانه آقای سیدالمهدی آملی - دارنده شناسنامه شماره: ۴۰۳۰۳۰۰۰
صادر از: کازرون - نماینده فروش: مطبعه ستاره سینما - در شهرستان کازرون میباشد.
هاشم قند هاریان
مدیر عمل اطلاعات و جاسازی استان فارس

بله، خبری که ۳۶/۱۰/۲۵ در روزنامه اطلاعات شماره ۱۵۴۶۵۸ با عکسی از نصراله مردانی در حال شعر خوانی منتشر شده، چنین آمده: «شب شعری با شرکت تنی چند از شاعران این شهرستان در تالار دانشسرای مقدماتی کازرون برپا شد. در این شب شعر، نصراله مردانی (ناصر) سعیدی، محسن پزشکیان، حسن اجتهادی و خانم باقری نژاد، شعرهای خود را خواندند که مورد توجه شرکت کنندگان قرار گرفت! در این شب شعر؛ ابزازی و برفی، در مورد شعر و ادبیات سخنرانی کردند.»

● با توجه به خدماتی که پدرتان به فرهنگ کازرون کرده چه انتظاری از نشریات داری؟

با تشکر از همه نشریاتی که خبر درگذشت پدرم را منتشر کرده و با ما همدردی نمودند، از مدیر مسئول روزنامه‌ی طلوع آقای جعفری زاده، درخواست دارم؛ مصاحبه‌ای که روزنامه‌ی طلوع با پدرم داشتند و مرداد ماه ۱۳۹۰ خورشیدی، با عنوان: «ساکت و صبور چون شمع» به مناسبت ۶۰ سال خدمت فرهنگی ایشان، منتشر گردید، دوباره انتشار دهند.

چگونه بود؟
با همه‌ی انتشارات معتبر ارتباط داشت و آنها هم به پدرم اعتماد ویژه‌ای داشتند و هیچگاه اتفاق نیفتاد که به واسطه‌ی امور مالی بینشان اختلافی پیش بیاید. همیشه حساب و کتابش درست و دقیق بود.

● بله متانت پدرتان زیانزد همه‌ی کسانی است که او را می‌شناسند، از این بابت شک نیست. شما به او چگونه می‌نگریستی؟
مثل یک معلم، یک مرشد.

● تا چه اندازه به خواسته‌ها تون عمل می‌کرد؟
از دوران کودکی، با توجه به توان مالی، به خواسته‌هایمان می‌پرداخت. علاوه بر اینکه مایحتاج خانواده را تأمین می‌کرد به تحصیلاتمان می‌پرداخت. خوشبختانه اغلب فرزندان تحصیلات عالی دارند.

● کدام ویژگی او را می‌ستای؟
خونگی قدیمی توی بازارچه، روبروی پست، دوتا نخل تو حیاطش داشتیم، هر وقت می‌خواستیم ثمر آن را ببریم؛ پدرم می‌گفت: دوتا از پنگ‌هاشو برای پرندگان بگذارید، ماهم اطاعت می‌کردیم.

● درود به روحش؛ چه دل مهربان و نگاه خردمندانه‌ای داشته! از کارش راضی بود؟
خیلی، با اینکه پدرم، کتابفروشی داشت و مجله و روزنامه و نوشت افزار می‌فروخت، برای روزنامه‌های اطلاعات هم خبرنگاری می‌کرد.

● چه پرکار. میشه یک نمونه از خبرهای کوتاهش را بگی؟

به مناسبت درگذشت شادروان بداله آملی، به کتاب فروشی آن زنده یاد رفتم، عکس زیبایی از او قاب گرفته شده بود که جای خالی اش را پر می‌ساخت و حضورش حس می‌شد. با یکی از فرزندان که سالها در این مغازه کنارش بوده؛ گفتگویی داشتم:

● با درود و عرض تسلیت؛ از روزنامه‌ی طلوع خدمت می‌رسم، خودتون را معرفی کنید؟
● با سلام و سپاس از روزنامه‌ی طلوع، محمدهاشم آملی هستم، چهارمین فرزند زنده یاد.

● شادروان پدرتون چند فرزند داشت؟
هفت تا، دو دختر و پنج تا پسر.

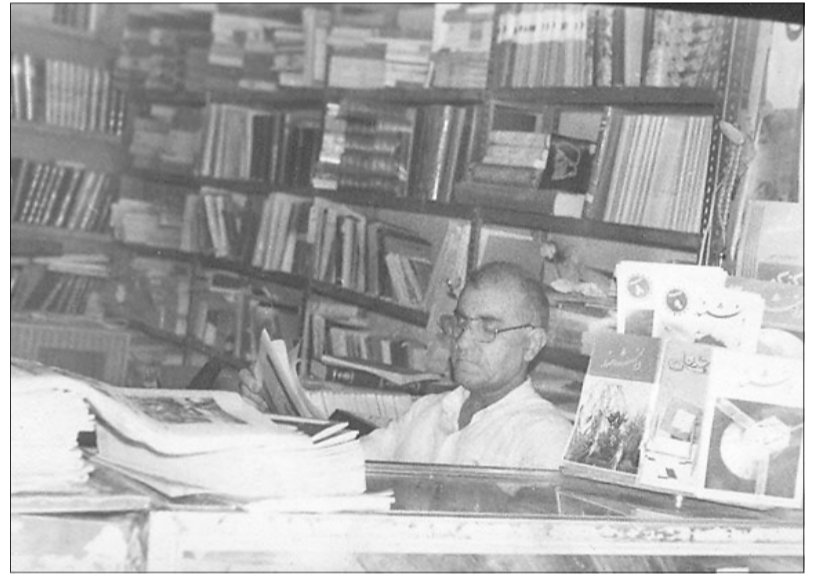
● شما چند سال با پدرتون همکاری داشتید؟
شانزده سال از ۱۳۷۸ خورشیدی تا کنون.

● ویژگی بارز پدرتون چی بود؟
خیلی رو راست و از دورغ بیزار بود، به نظم و نظافت خیلی اهمیت می‌داد، به درخت و گل و گیاه علاقه‌ی زیادی داشت.

● برخوردش با شما و دیگر اعضای خانواده، چگونه بود؟
مانند یک دوست به ما می‌نگریست و راهنمایی‌های لازم را می‌نمود، در تربیت ما، بسیار کوشا و جدی بود.

● عصبانی هم می‌شد؟
اگر به پیمانمان در رابطه با مردم عمل نمی‌کردیم، ناراحت می‌شد. به مردم خیلی اهمیت می‌داد و مثل خانواده‌ی خودش به آنها می‌نگریست و دوست داشت برایشان کاری انجام دهد.

● جایگاه زنده یاد نزد بنگاه‌های انتشار کتاب و نشریات



«ن والقلم و ما یسطرون»

لوح تقدیر

برادر ارجمند جناب آقای حاج بداله آملی
با اهداء سلام

ضمن تشکر و قدردانی از خدمات ارزشمند جنابعالی در حوزه نشر و فرهنگ مکتوب بویژه تلاش در توزیع کتاب به عنوان یکی از مهم‌ترین ابزار انتقال دانش و تمدن بشری صمیمانه این همکاری و همراهی با اهل قلم را ارج می‌نهم. از حضرت حق همواره بهروزی و سر بلندیتان را آرزو مندم.

آبانماه ۷۹
غلامرضا پرویزی
رئیس اداره فرهنگ و ارشاد اسلامی کازرون

پیشکش به روح زنده یاد بداله آملی

می‌بینمت که می‌روی

چندیست لب ز ساغر ما تر نمی‌کنی
ما را به عطر خویش معطر نمی‌کنی
شب با خیال روی تو سر می‌کنم ولی
افسوس کاین فسانه تو باور نمی‌کنی

می‌بینمت که می‌روی و گریه می‌کنم
اما نظر به حال مکدر نمی‌کنی

لب می‌نهم به جام جفای تو ای عزیز
می‌نوشم و تو زین همه بهتر نمی‌کنی
آزرد می‌شوم که تو از گوشه‌های چشم
رحمی به این پرندگی بی‌پر نمی‌کنی

چشم «سراب» آینه‌ی صورت تو بود
آینه را چرا تو مصور نمی‌کنی

محمدعلی اصلاح پذیر «سراب»

